جلسه 374

یکشنبه 19/07/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

مقدمه ثانیه مرحوم آخوند این بود که حکم متعلق است به وجود خارجی افعال و عنوان واسطه در ثبوت است برای تصور معنون. چون ملاک در واقع و وجود خارجی است. بعد نتیجه می گیرد که چون وجود خارجی نماز و وجود خارجی غصب در فرض صلاة فی المکان المغصوب یکی هست، لذا شیء واحد نمی تواند هم متعلق امر باشد و هم متعلق نهی.

در جواب از این مطلب بسیاری از بزرگان فرمودند متعلق امر ونهی محال است معنون باشد، بلکه متعلق عنوان است ولو عنوان بما هو فان فی الخارج.

ما عرض کردیم این اشکال عقلا درست است، ولی از نظر عرفی شکی نیست که آن چیزی که مولا واجب کرده است وجود خارجی نماز است، وآنی را هم که حرام کرده وجود خارجی غصب است. شبیه بحث حب یا علم، عقل با عرف اختلاف دارد. عقل می گوید شما وقتی که حب دارید نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام، عنوان وصورت ذهنیه آن حضرت که در ذهن شما هست متعلق حب است. منتهی این عنوان لا بما هو هو، بل بما هو فان فی الخارج. اما عرف قبول نمی کند و می گوید وجود نازنین امیرالمؤمنین علیه السلام که اعلم الناس بعد رسول الله بود من آن وجود خارجی را دوست دارم.

شبیه بحث اصالة الوجود، که هر چه فلاسفه می گویند وجود اصیل است ماهیت اعتباری هست، ولذا می گویند الانسان لیس بموجود الا بالعرض والمجاز، ولی عرف قبول نمی کند، می گوید خلق الانسان.

در مورد علم هم عقل می گوید معلوم صورت ذهنیه است، ولی عرف قبول نمی کند. می گوید من می دانم الان روز است، روز بودن خارجی را من می دانم، معلوم من این واقع خارجی است نه صورت ذهنیه.

ما در بحث اجتماع امر ونهی هم چون می بینیم تا مولا عنوان نماز را متحد نبیند با وجود خارجی نماز نمی تواند به آن حب پیدا کند و به آن امر کند، چون ملاک در عنوان بما هو عنوان نیست. ولذا از نظر عرفی می بینیم این مولا لحاظ می کند عنوان نماز را عین الخارج وبه او امر می کند. عنوان غصب را هم تگاه ولحاظ می کند عین الخارج وبه او نهی می کند. با این حالتی که پیش می آید دیگر محال است که نسبت به شیء واحد مولا هم حب پیدا کند و هم بغض، هم امر کند و هم نهی. پس سرایت از نظر عرف چون مسلم هست که بغض از نظر عرف به معنون تعلق می گیرد این منشأ می شود که تنافی پیدا کند امر با نهی. ولذا اگر امر انحلالی بود، اکرم کل عالم با لاتکرم ایّ فاسق، نمی شود مولا که ملتفت هست به مصداق مشترک این دو، یعنی عالم فاسق که مورد اجتماع است، هم امر به او بکند و هم نهی، هم حب به او پیدا کند و هم بغض حبا وبغضا فعلیین. اگر مولا در صل هم حکمش انحلالی بود می گفت کل صلاة مستحبة، کما اینکه روایت داریم الصلاة خیر موضوع فمن شاء استقل ومن شاء استکثر. کل صلاة محبوبة. از آن طرف کل غصب مبغوض. التفات اجمالی هم دارد که برخی از نمازها هم نماز هستند و هم غصب، وآن نماز در مکان مغصوب است. یا مثلا مولا بفرماید الوضوء نور علی نور، کل وضوء مستحب، وکل غصب حرام. و التفات اجمالی هم دارد و مولای حقیقی التفات تفصیلی دارد به اینکه برخی از مصادیق وضوء غصب است، الوضوء بالماء المغصوب. می گوئیم نمی شود حب به این فرد از وضوء وبغض از این فرد بما أنه غصب با هم در نفس مولا جمع بشود. این نمی شود.

بله در امر بدلی حب تعلق می گیرد به صرف الوجود لا بکل فرد فرد من الطبیعة. اما وقتی شما می گوئید که کل وضوء محبوب، این مفادش حب فعلی است. حب حیثی کافی نیست برای امر به نحو امر انحلالی چون امر انحلالی یعنی این فرد امر دارد و همین فرد نهی دارد نمی شود. از همین سؤال کنید که شما که می گوئی من هر وضوئی را دوست دارم واز هر غصبی بدم می آید آیا توجه داری که وضوء با آب مملوک غیر بدون اذنش هم وضوء است و هم غصب؟ مولا اگر هم مولای عرفی بود و تا کنون ملتفت نبود تفصیلا وقتی ملتفت شد می بیند نمی شود اجتماع حب وبغض فعلیین.

پس جواب اساسی این است که ما بگوئیم فرق بین الامر الشمولی والامر البدلی. اگر خطاب در خطاب امر شمولی بود مثل الوضوء نور علی نور، جمع نمی شد با خطاب غصب. اما در جائی که خطاب امر بدلی است، اشرب ماءا با لاتغصب، حب تعلق می گیرد به صرف الوجود شرب ماء، بغض هم تعلق می گیرد به کل فرد من افراد الغصب، اصلا این شرب ماء مغصوب این فرد محبوب فعلی نیست. محصل ومحقق صرف الوجود شرب ماء است، که آن صرف الوجود محبوب مولا است. این فرد مبغوض است. حالا اینجا تعبیر می کنیم که این فرد من حیث أنه محقق لصرف وجود شرب الماء محبوب، عیب ندارد. ولی در حقیقت آن چیزی که محبوب است صرف الوجود شرب ماء است. یا مثلا صل، صل امر بدلی است، حب مولا به صرف الوجود صلاة است، نه به این فرد از صلاة. با بغض از این فرد با هو غصب جمع می شود.

البته بحث عبادت یک بحث مستقلی دارد که بعدا مطرح می کنیم. بحث ما فعلا منحصر به عبادات نیست. فرض کنید ادفن المیت با خطاب یحرم ایذاء الوالدین. پدر ومادر می گویند ای پسر این میت را در روز دفن کن در شب دفن نکن ما ناراحت می شویم. این پسر هم گفت نه، من در همین شب دفن می کنم. دفن میت واجب توصلی است. ما عرضمان این است که دفن میت در شب امتثال ادفن المیت که امر به صرف الوجود است خواهد بود، ولو این فرد مصداق غصب است. در حالی که کسانی که قائل به امتناع هستند یا مثل مرحوم آخوند می گویند احراز کردیم که ملاک دفن میت اینجا هم هست، و یا مثل آقای خوئی چون اشکال می کنند که وقتی خطاب امر شامل نمی شود از کجا احراز می کنید که ملاک در اینجا هم هست لذا باید بگوئیم این دفن میت مجزی نیست. ولذا این پسر دو تا عقاب می شود، یکی اینکه لم غصبت ودوم اینکه لم تمتثل الامر بدفن المیت فی مکان مباح. دیگران هم عقاب می شوند چون واجب کفائی است. وقتی این پسر دفن میت مجزی از واجب انجام نداد یعنی واجب کفائی انجام نداد یعنی واجب کفائی حاصل نشده است، لذا کل مکلفین معاقب هستند. ادفن المیت وقتی محال بود اطلاق داشته باشد بعد از دلیل تحریم غصب، می شود ادفن المیت فی مکان مباح.

پس اینکه بزرگانی مثل آقای صدر ره اول می آیند منکر سرایت می شوند، می گویند لایعقل سرایة الامر والنهی من العنوان الی المعنون یعنی الی وجود خارجی معنون، محال است که وجود خارجی معنون یعنی وجود خارجی نماز واجب باشد. چون وجود خارجی نماز مسقط امر اسصت نه متعلق امر. این را اول فرمودند که ما اشکال کردیم.

بعد فرموده اند: لو سلمنا سریان حکم را از عنوان به معنون سرایانا حقیقیا، ولکن فرض این است که مولا وقتی می گوید صل معنون را بما هو معنون بعنوان الصلاة می بیند نه بما هو معنون بعنوان الغصب، چون صلاة در مکان مغصوب هم معنون به عنوان صلاة است و هم معنون به عنوان غصب است، وقتی می گوید صل این معنون واحد را با عنوان صلاة می بیند، امر می رود روی معنون اگر قائل به سرایت بشویم ولی بما هو معنون بعنوان الصلاة ونهی هم می رود روی معنون اما بما هو معنون بعنوان الغصب، واین اشکالی ندارد.

اقول: ما می گوئیم نه، اگر امر انحلالی بود و مولا ملتفت است که این معنون، معنون به کلا العنوانین است، معقول نیست که بگوئیم این معنون را با این عنوان می بیند. خب ملتفت است که این معنون عنوان دیگری هم دارد. ملتفت است در اکرم کل عالم با لاتکرم أی فاسق که مورد اجتماع هم معنون به عنوان عالم است و هم معنون به عنوان فاسق. چطور می تواند لحاظ کند تعنون این معنون را به عنوان آخر؟!.

اگر مولا ملتفت نبود به اینکه این معنون به عنوان صلاة معنون به عنوان غصب هم هست، حرفی نبود، شبیه آن مثالی می شد که آقاضیاء عراقی زد، گفت من می دانم پسر عمرو در خانه است شک دارم که زید در خانه است یا در خانه نیست، وفی علم الله زید و پسر عمرو یکی هستند. این می شود. چون ملتفت و عالم نیستم به اتحاد ابن عمرو با زید. ولذا اگر آنجا ملتفت بودم و می دانستم که زید و ابن عمرو یک فرد هستند، ممکن نبود من علم به وجود ابن عمرو داشته باشم وشک در وجود زید. بلکه ما معتقدیم که اصلا می توانم من حب داشته باشم به زید و بغض داشته باشم به ابن عمرو، مادامی که علم به اتحادشان و وحدت معنونشان نداشته باشم. چقدر از زید تعریف کردند که نماز جماعتش ترک نمی شود، ما به او محبت پیدا کردیم، چقدر هم از ابن عمرو بدگوئی کردند که دروغگو هست، ما هم از ابن عمرو بدمان آمد. خبر نداریم که زید و ابن عمرو یکی هستند، هم نماز جماعت می خواند و هم دروغگو است. چون خبر نداریم محذوری ندارد. اصلا آن معنون، معنون به عنوان زید محبوب و معنون به عنوان این عمرو که همان شخص است مبغوض مادام لم اعلم باتحاد زید و ابن عمرو. محذوری ندارد. ولی اگر بداند زید و ابن عمرو یکی است دیگر کسر وانکسار می شود بالاخره با وقتی زید را می بیند خوشحال می شود یا ناراحت می شود. اینکه بگوید یک طرف دلم خوشحال و یک طرف دلم ناراحت نمی شود.

پس ما حرفمان این است که وقتی در مانحن فیه مولا می داند که این معنون، معنون به عنوان غصب است و معنون به عنوان صلاة، نمی تواند هم حب انحلالی داشته باشد و هم بغض انحلالی. پس باید بروید حلّال مشکل را این قرار بدهید که حب صرف الوجودی است، حب به صرف الوجود شرب ماء یا حب به صرف الوجود نماز.

در رابطه با مقدمه ثالثه که مرحوم آخوند فرمود تعدد عنوان مستلزم تعدد معنون نیست.

چون مرحوم آخوند می گوید اساس بحث اجتماع امر ونهی در همین مطلب است، که آیا تعدد عنوان مستتبع تعدد معنون است، در خارج ما دو وجود داریم یکی وجود نماز یکی وجود غصب. طبیعی است اگر اینجور باشد یک وجود امر دارد و یک وجود نهی دارد، مثل نماز همراه با نظر به اجنبیه. دو وجود است. اگر گفتیم تعدد عنوان کاشف از تعدد معنون است وجود نماز غیر از وجود غصب است در خارج به نظر دقی. ولذا مرحوم آخوند می گوید اساس قول به جواز اجتماع امر ونهی همین مطلب است، وما شدیدا این مطلب را انکار می کنیم. تعدد العنوان لایستتبع تعدد المعنون خارجا. شما از بسیط من جمیع الجهات یعنی حضرت حق عناوین مختلفش را انتزاع می کنید، هو الله الخالق البارئ المصور، اما معنون بسیط من جمیع الجهات است. عنوان اگر متعدد شد دلیل نیست که معنون هم متعدد است. در خارج بالوجدان یک وجود است برای سجود در این زمین که هم مصداق سجود علی الارض است و هم مصداق غصب است. سجود علی الارض جزء نماز، وهمین سجود علی الارض مصداق غصب است. یک وجود است. یا غسل وجه در وضوء یک وجود است که هم مصداق وضوء است و هم مصداق غصب.

مرحوم نائینی فرموده این مطلب درست نیست. از همینجا مرحوم نائینی تفصیلی در مسأله داده است که بر اساس این تفصیل قائل به جواز اجتماع امر ونهی شده است. تفصیل محقق نائینی این است که فرموده:

تارة دو عنوان از مشتقات وصفیه هستند. مثل العالم والعادل. مشتق وصفی هستند. تعدد عنوان مشتق وصفی مستتبع تعدد معنون نیست. در خارج یک فرد است که هم معنون به عنوان عالم است و هم معنون به عنوان عادل. هو الله الخالق البارئ هم از این قبیل است.

اما قسم دوم عنوان هایی هستند که مربوط به مبادئ مشتقات وصفیه هستند. مبدأ عالم علم است و مبدأ عادل عدالت است. عنوان العلم والعدالة که عنوانین مربوط به مبادئ مشتقات هستند اینها در خارج معنونشان دو تا است. تعدد عنوان در عناوین مبادئ مشتقات مستتبع تعدد معنون است. چرا؟ ایشان فرموده: ببینید نسبت بین علم وعدالت عموم من وجه است. یعنی علم از حیثیتی انتزاع می شود که غیر از حیثیتی است که عدالت از آن انتزاع می شود. اگر حیثیتی که منشأ انتزاع علم است متحد بود با حیثیتی که منشأ انتزاع عدالت است، مورد افتراق پیدا نمی کردند. محال بود مورد افتراق پیدا کنند که علم باشد عدالت نباشد یا عدالت باشد علم نباشد. این نشان می دهد حیثیتی که منشأ انتزاع علم است غیر از آن حیثیت خارجیه است که منشأ انتزاع عدالت است. یعنی تعدد علم و عدالت تعدد این دو عنوان کاشف از تعدد معنون خارجی آنها است. یا مثلا بیاض وحلاوت. شکر هم سفید است و هم شیرین. ولی بیاض در شکر هم هست. حلاوت در هندوانه هم هست. اگر بنا بود حیثیتی که منشأ انتزاع بیاض است در خارج همان حیثیتی بود که منشأ انتزاع حلاوت بود مورد افتراق پیدا نمی شد. ولذا مرحوم نائینی فرموده در مثال صلاة وغصب می بینیم از قبیل قسم دوم است. عنوان مبادئ مشتقات هستند. خود مشتق اگر بخواهد حساب بشود باید می گفت المصلی و الغاصب، بله ما آنجا ترکیب را اتحادی می دانیم و امتناعی هستیم چون مصلی وغاصب معنونشان واحد است و هو هذا الرجل الذی یصلی فی المکان المغصوب. اما مبدأ مصلی صلاة است و مبدأ غاصب هم غصب است، این دو عنوان محال است که در خارج یک وجود داشته باشند. دو وجود است، حالا عرف تسامح می کند مهم نیست. دو وجود است، یک وجود متعلق امر ویک وجود متعلق نهی. ولذا ایشان در صلاة وغصب قائل شده است به جواز اجتماع امر ونهی، ومی گوید اصلا این اجتماع نیست، عرف تسامح می کند، این اصلا اجتماع نیست، ترکیب انضمامی است، یعنی دو چیز و دو وجود است در خارج منضم به هم، یکی واجب ویکی حرام. مثل صلاة مع النظر الی الاجنبیة که ترکیبش انضمامی است.

مرحوم آقای خوئی فرموده است: به نظر ما در همین قسم دوم یعنی عناوین مبادئ مشتقات، باید تفصیل داد. فرمایش مرحوم نائینی در صورتی درست است که این دو عنوان ماهیت متأصله باشند. مثل عنوان بیاض وعنوان حلاوت. مثل عنوان علم وعدالت. دو تا عنوان مربوط به ماهیات متأصله. بله محال است از شیء واحد دو ماهیت متأصله عرضیه انتزاع کنیم. ماهیات طولیه عیب ندارد، ما هم جسم هستیم و هم حیوان هستیم و هم انسان هستیم. ماهیات طولیه بر معنون واحد صادق است. اما دو ماهیت عرضیه از معنون واحد محال است، نمی شود شیء واحد ذو ماهیتین عرضیتین متأصلتین باشد.

اما اگر یکی از این دو عنوان یا هر دو انتزاعی بودند نه متأصل، مثل عنوان اکل وعنوان افطار فی شهر رمضان، تعدد عنوان کاشف از تعدد معنون نیست. چرا؟ برای اینکه این اکل ماهیتش اکل است ولی به لحاظ اینکه در روز ماه رمضان است عنوان انتزاعی افطار فی شهر رمضان هم بر آن صادق است. یک اکل است، هم یک ماهیت متأصله دارد به نام اکل، و هم یک عنوان انتزاعی دارد افطار. حالا اگر مال الغیر هم بود یک عنوان انتزاعی دیگر هم دارد و هو الغصب. وسیأتی توضیح ذلک غدا انشاءالله.